مرور

اقتصاد بدهی و مالکیت

● چندسالی است بحث درباره نولیبرالیسم در ایران به‌شدت بالا گرفته است. ماهی نیست که حداقل یک مقاله تألیفی یا ترجمه یا حتی گاه یک سخنرانی به طور مستقیم یا غیرمستقیم درباره نولیبرالیسم منتشر نشود. کتاب‌های قابل توجهی هم تاکنون در این زمینه ترجمه و منتشر شده‌اند. به تازگی کتاب جدیدی درباره نولیبرالیسم با ترجمه خسرو کلانتری به همت نشر کلاغ منتشر شده که محصول تجربیات مایکل هادسن در عالی‌ترین سطوح نظام اقتصادی در آمریکاست و بسیاری این کتاب را از معتبرترین مراجع در نقد اقتصاد نولیبرال می‌دانند: «کشتن میزبان». هادسن در این کتاب می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه انگل‌های مالی و بدهی اقتصاد جهانی را نابود می‌کنند؟

کتاب حاضر به شرح چگونگی سیاسی‌شدن حرکت رو به بالای پس‌انداز و بدهی، به منظور کنترل بر دولت‌ها، می‌پردازد. نویسنده نشان می‌دهد که با افزایش حجم بدهی، یعنی افزایش بدهی تا سقوط مالی، جنگ یا تعدیل منفی سیاسی رخ می‌دهد. با این حال، در نظر او مسئله فقط بدهی نیست، بلکه پس‌انداز در ستون دارایی ترازنامه است که بیشتر آن در اختیار یک‌درصدی‌ها قرار دارد. اکنون دیگر همه می‌دانند که بخش اعظم این پس‌اندازها قرض داده می‌شود تا به بدهی ۹۹ درصد تبدیل شود. هادسن این الگوی بدهی را چیزی می‌داند که اقتصاددانان کلاسیک به عنوان غیرمولد تعریف کردند، که درآمد بی‌زحمت (رانت اقتصادی) و عایدی سوداگرانه را به سود حاصل از راه استخدام کارگر برای تولید کالا و خدمات ترجیح می‌دهد. از این‌رو، نویسنده با مرور این مباحث آغاز می‌کند که اقتصاددانان دوران روشنگری و بازار آزاد نخستین به مدت دو سده کوشیدند تا دقیقا از تسلط رانتی جلوگیری کنند که اقتصادهای امروز را خفه می‌کند و دموکراسی‌ها را به عقب می‌راند تا الیگارشی مالی ایجاد کند. هادسن در توضیح زمینه این بحث یادآوری می‌کند که آنچه در جریان است «راهبرد اورولی فریب سخنورانه» است و با این کار نشان می‌دهد که بخش مالی و دیگر بخش‌های رانتی جزئی از اقتصادند نه چیزی خارج از آن. او این راهبرد را دقیقا راهبردی می‌داند که انگل در طبیعت به کار می‌گیرد تا میزبان خود را فریب دهد و نداند انگل در پی سواری رایگان است، بلکه آن را جزئی از بدن خود بدن بداند و شایسته حمایت کامل.

کتاب حاضر به ۱۲ موضوع زیر می‌پردازد: ۱) اقتصاد بدهی و مالکیت عایدی‌های اقتصادی‌اش را به کنترل سیاسی تبدیل می‌کند تا پرداخت بدهی‌ها

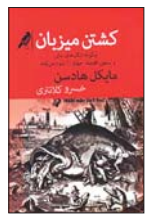

کشتن میزبان
مایکل هادسن
ترجمه: خسرو کلانتری
ناشر: کلاغ
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۸۸۰۰۰ تومان

و حفظ مزایای رانت منابع طبیعی و انحصاری را اعمال کند؛ ۲) بانک‌ها بیشتر بر مبنای وثیقه موجود، عمدتا مستغلات، سهام و اوراق قرضه وام می‌دهند و درنتیجه امروزه کار بانک‌ها در کارخانه‌ها جابه‌جاکردن مالکیت دارایی‌هاست، نه تولید بیشتر؛ ۳) وام‌گیرندگان این وام را برای خرید و در نتیجه بالابردن قیمت دارایی‌ها در بازار به کار می‌برند؛ ۴) بازپرداخت این بدهی‌ها همراه با بهره مقدار کمتری از درآمد حاصل از دستمزد یا سود را برای خرید کالاهای مصرفی یا سرمایه‌ای باقی می‌گذارد. این انقباض پول ناشی از بدهی جانشین اجتناب‌ناپذیر تورم قیمت دارایی است. هزینه بدهی و پرداخت رانت به انقباض بازار، مخارج مصرف‌کننده، اشتغال و دستمزد می‌انجامد؛ ۵) ریاضت اقتصادی یا منقبض‌کردن بازار و ایجاد بی‌کاری پرداخت بدهی را دشوارتر می‌کند؛ ۶) سیاست متعارف چنین وانمود می‌کند که اقتصاد می‌تواند بدون پایین‌آوردن سطح زندگی یا ازدست‌دادن اموال بدهی خود را بپردازد؛ ۷) بدهی‌هایی که نتوانند پرداخت شوند پرداخت نخواهند شد. هادسن به‌دقت نشان می‌دهد که چگونه این بدهی‌ها پرداخت نمی‌شوند؛ ۸) یک اقتصاد حبابی ممکن است سقوط را به عقب بیندازد اگر بانک‌ها با شرایط آسان‌تری وام دهند تا وام‌گیرندگان بتوانند با بالابردن قیمت‌ها، قیمت مستغلات و دیگر دارایی‌ها را افزایش دهند. در نهایت بدهی‌ها به جای خود باقی می‌مانند و باعث ایجاد سرمایه منفی می‌شوند؛ ۹) بانک‌ها و صاحبان اوراق قرضه با تعدیل منفی بدهی به سطح درآمد و ارزش‌گذاری تاریخی دارایی مخالفند. نتیجه ورشکستگی اقتصادی است؛ ۱۰) یک‌درصدی‌ها از گروه‌سالاری پشتیبانی می‌کنند؛ ۱۱) هر اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده است، اما برنامه‌ریزی را چه کسی انجام می‌دهد، بانک‌ها یا دولت‌های منتخب؟ ۱۲) کوشش بخش مالی برای افزودن توان سیاسی‌اش یک بعد مالی حیاتی دارد: هر رانت اقتصادی که از آن مالیات گرفته نشود آزاد است که به عنوان بهره نزد بانک به وثیقه گذارده شود منتها نظریه کلاسیک ارزش و قیمت نشان می‌دهد مالیات بر رانت باعث افزایش قیمت‌ها نمی‌شود، ولی از رانت پرداخت می‌شود و مازاد قیمت بر ارزش هزینه‌ای ذاتی را جذب می‌کند. این هدف سیاسی اقتصاددانان بازار آزاد بود، از فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت، تا میل و عصر ترقی‌خواهی. هادسن می‌کوشد در این کتاب نسبتا حجیم به‌تفصیل ۱۲ موضوع مذکور را بررسی کند.

نقد ترجمه کتاب «تفسیر و بیش‌تفسیر» اثر امبرتو اکو، ترجمه فرزان سجودی

چند پرسش بلاغی نرم‌کننده

قاسم مؤمنی

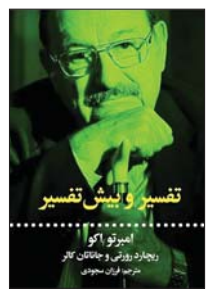

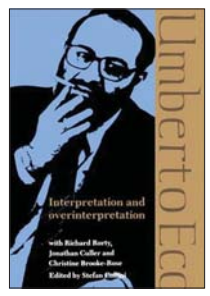

زنده‌یاد مجتبی مینوی مقاله‌ای دارد با عنوان «درباره ترجمه به فارسی[1]» و در آنجا از نابسامانی وضع ترجمه به فارسی گلایه می‌کند. مینوی سه شرط برای مترجم برمی‌شمرد: نخست اینکه زبان خودش را خوب بداند و طوری بنویسد که صحیح و مفهوم باشد؛ دوم اینکه در موضوع مورد ترجمه وارد باشد؛ و سوم اینکه زبان مبدأ را خوب بداند و آنچه را می‌خواند درست بفهمد. در روحیه سخت‌گیر استاد همین بس که فهرست بلندبالایی از مترجمان دوران خودش می‌آورد (که شاید جوان‌ترین آنها شفیعی‌کدکنی و عزت‌اله فولادوند باشند) و می‌گوید معدودی از این شصت، هفتاد نفر جامع‌شرایط سه‌گانه بوده و هستند.

اخیراً انتشارات علمی و فرهنگی کتابی به نام «تفسیر و بیش‌تفسیر» منتشر کرده است که سه درسگفتار از امبرتو اکو و دو بحث از جاناتان کالر و ریچارد رورتی را همراه با پاسخ اکو به آنان شامل می‌شود. تخصص دانشگاهی مترجم به خواننده این دلگرمی را می‌دهد که از سه شرط مذکور دست‌کم دومی پیشاپیش تأمین باشد. می‌ماند شرط اول و سوم. به دلیل ضیق فضای روزنامه، نمی‌توان حجم زیادی از کتاب را بررسی کرد و از این رو به بررسی دو، سه صفحه‌ای از پیشگفتار و چند صفحه نخست مقاله رورتی بسنده می‌کنیم تا ببینیم از دو شرط یادشده کدام‌یک و چقدر برآورده شده‌اند. خواننده پیگیر با مشاهده دیگر صفحات کتاب خواهد دید که خطاهای زیر مشتی نمونه خروار است:

در اواخر صفحه ۵ می‌خوانیم:

«تمرکز بر دانش‌پژوهی تاریخی درباره ادبیات، که میراث تلاش قرن نوزدهمی است برای زنده نگه‌داشتن «روش علمی» به چالش کشیده شد».

از خود می‌پرسیم آیا در قرن نوزدهم که دوران اوج علم‌گرایی است، زنده نگه‌داشتن روش علمی نیاز به تلاش دارد؟

The concentration on historical scholarship about literature, which had been the legacy of the nineteenth-century attempt to live up to the prevailing conception of ‘scientific method’, was challenged.

ترکیب live up to sth یعنی «در حد و اندازه چیزی بودن»:

تمرکز بر پژوهش‌های تاریخی درباره ادبیات که میراث کوشش‌های قرن نوزدهم برای ارتقای [علوم انسانی] به پایه و منزلت «روش علمی» مسلط در آن دوران بود، به چالش کشیده شد.

در ابتدای صفحه ۷ می‌خوانیم:

«به‌ویژه، بسط برخی از دیدگاه‌های بنیادی نظریه‌های زبان‌شناسی سوسور، و هم‌سویی نسبی آنها با نظریه‌های مردم‌شناسی لوی استروس، از اواخر دهه ۱۹۵۰ منجر به گسترش جستجو برای ژرف‌ساختارها، و الگوهای تکرارشونده زیرینِ همه حوزه‌های فعالیت انسانی در زمینه‌های مختلف پژوهشی شد. این دیدگاه در ترکیب با میراث احیاشده پساکانتیِ پرسش متعالی در شرایط امکان فعالیت، منجر به شکل‌گیری نظریه‌هایِ بسیار عام در مورد ماهیت معنا، ارتباط و عناوین مشابه شد».

جمله دوم ترجمه عبارت زیر است:

When combined with the revived post-Kantian legacy of the transcendental enquiry into the conditions of the possibility of an activity, this issued in the elaboration of very general theories about the nature of meaning, communication, and similar topics.

«میراث احیاشده‌ی پساکانتیِ پرسش متعالی در شرایط امکان فعالیت» از آن دست عبارت‌هاییِ است که خصلت‌نمای ترجمه‌های علوم انسانی در دو دهه اخیر است. جالب‌تر از آن، پانویس مترجم است برای روشن‌کردن خواننده: «منظور تفسیرها و قرائت‌های ایدئالیستی از آرای کانت است، به‌ویژه ایدئالیسم هگلی که فراسوی نومن و فنومن کانتی حرکت کرد». اولاً اگر منظور نویسنده این باشد، باید نشان داد چگونه ایدئالیسم هگلی در دهه ۱۹۵۰ با مردم‌شناسی لوی استروس و زبان‌شناسی سوسور ترکیب شد و نظریه‌های بسیار عام در مورد ماهیت معنا، ارتباط و «عناوین مشابه» (؟!) را رقم زد. ثانیاً منظور دقیقاً کدام «فعالیت» است؟

در دوران دبیرستان دوستی داشتم خبره کار با رایانه. به یاد دارم که برادر خردسالش همواره دراین‌باره سؤال‌پیچش می‌کرد و هر بار مشغول کار بود از او می‌پرسید «الان کامپیوتر داره چیکار می‌کنه؟». دوست ما هم برای خلاص‌کردن خودش می‌گفت: «داره فعالیت می‌کنه!». گویا مترجم ما نیز قصد دارد خواننده خردسال را در همین حد مطلع نگه دارد که پرسش «متعالی» میراث پساکانتی کلاً درباره «شرایط امکان فعالیت» است. نه منظور نویسنده ایدئالیسم هگلی است و نه transcendental inquiry به معنای پرسش متعالی. اشاره نویسنده به روش پرس در تعیین شرایط امکان کاوش در ماهیت معنا و بهره‌گیری او از روشِ استعلایی کانت است[2].

در همان خط اول از مقاله رورتی (ص ۱۰۳) می‌خوانیم:

«فکر کردم فوکو دارد راه و رسم دانشمندان، پژوهشگران، منتقدان و فیلسوف‌ها را [...] هجو می‌کند».

در متن اصلی «اکو» فاعل جمله است:

I decided that Eco must be satirizing the way in which…

چنین خطاهایی در هر ترجمه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. ولی در ۱۰صفحه مورد ارزیابی ما به موارد متعددی از این دست برمی‌خوریم (ضبط Bologna به صورت «بولونا» (ص ۳)، دو بار ضبط نادرست Wimsatt به صورت «ویسمت» (ص ۵)). با توجه به اینکه مترجم محترم در پیشگفتار خود از همکاران انتشارات علمی و فرهنگی «که کارهای ویراستاری و نمونه‌خوانی را بسیار دقیق و حرفه‌ای انجام دادند، تشکر بسیار» دارد، این خطاها را به حساب چه کسی باید گذاشت؟

در صفحه بعد می‌خوانیم:

«این لحظه‌ای است که در آن قهرمان، کازابون، همه‌ی جویندگان زمین را پس از سرهم‌کردن یک معنای حقیقی برای چیزها در آنچه معتقد بودند ناوگان جهانی است می‌بیند».

This is the moment in which the hero, Casaubon, sees all the earth’s seekers after the One True Meaning of Things assembled at what they believe to be the World’s Navel.

مترجم earth’s seekers را به «جویندگان زمین» و after را به «پس از» برگردانده است. after پس از فعل seek به معنای «به دنبال» است. ضمن آنکه در رمان اکو، World’s Navel نه «ناوگان جهانی» (؟!) بلکه «مرکز ثقل جهان» است:

این همان لحظه‌ای است که کازابون، قهرمان داستان، می‌بیند که تمام سالکان زمین، یگانه معنای حقیقی امور را در چیزی می‌جویند که به زعم آنان، مرکز ثقل جهان است.

یک صفحه بعد، بندی از رمان «آونگ فوکو» نوشته امبرتو اکو نقل شده است که این‌گونه آغاز می‌شود:

«در امتداد سراشیبی‌های بریکو کرت‌ها هستند و کرت‌های مو».

Along the Bricco’s slopes are rows and rows of vines.

روشن نیست «کرت‌ها»ی اول که «هستند»، چه تفاوتی با «کرت‌های» دوم دارد. در اینجا تکرار rows برای اشاره به فراوانی است؛ در فارسی، زبان ناآشنا برای ما مترجمان ایرانی، می‌گویند «در امتداد سراشیبی‌های بریکو ردیف‌ردیف تاک است» یا «امتداد سراشیبی‌های بریکو پر است از ردیف‌های تاک.» مترجم می‌توانست به ترجمه فارسی رمان «آونگ فوکو» مراجعه کند:

در دامنه بریکو ردیف‌ردیف تاک‌ها را می‌بینی. (آونگ فوکو، نشر روزنه، ص ۱۱۳۳)

در همین بند آمده است:

«وقتی هلو را می‌خوری، کرک پوستش باعث می‌شود حسی مشمئزکننده از زبانت تا بیخ رانت بدود».

When you eat the peach, the velvet of the skin makes shudders run from your tongue to your groin.

مترجم در اینجا به همان معنای اول واژه‌نامه بسنده کرده است. نخستین معنای shudder «چندش» و - به قول ایشان - «اشمئزاز» است. ولی کمتر کسی از خوردن هلو - میوه‌ای که در فارسی به آسان‌خوری مثَل است - دچار «اشمئزاز» می‌شود. اندکی تردید می‌توانست ایشان را به دیگر معناهای این واژه یعنی «لرزه» و «مورمور» رهنمون کند.

در پایان همین صفحه به واژه جالب‌تری برمی‌خوریم:

«به نظر من اکو، به ما می‌گوید که او اکنون می‌تواند از دایناسورها، هلوها، بچه‌ها، نمادها و استعاره‌ها لذت ببرد بدون آنکه لازم باشد رویه‌ی نرم و هموار آنها را در جستجوی آرماتورهای پنهان بدرد».

آرماتور! بله! در ترجمه‌های فارسی می‌توان رویه نرم و هموار دایناسور و هلو و بچه را درید و به آرماتور دست یافت!

Eco, I decided, is telling us that he is now able to enjoy dinosaurs, peaches, babies, symbols and metaphors without needing to cut into their smooth flanks in search of hidden armatures.

وقتی قواعد میدان «بساز و بفروشی» بر لاشه ترجمه و چاپ و نشر حکم می‌رانَد، چه جای طعن و گلایه که مترجم محترم ما armature را مستقیما به همان «آرماتور» برگرداند؟ ایشان در اینجا از خلاف‌آمد عادت، معنای اول واژه («چارچوب» یا «هسته صلب») را رها کرده و به سراغ معنای ثانویه رفته‌اند. ضمن آنکه اگر کار «بسیار دقیق و حرفه‌ای» ویراستاری و نمونه‌خوانی انجام شده بود، جای ویرگول به قبل از فاعل انتقال می‌یافت.

اگر متن فارسی حتی یک‌بار از زیر دست ویراستاری گذر کرده بود به چنین خطاهایی برمی‌خوردیم؟ اما (به قول رورتی) حمله اصلی زمانی است که از مترجم می‌پرسیم، چگونه میان متن اولیه و متن منتشرشده تمایز قائل می‌شود و بابت «کارهای ویراستاری و نمونه‌خوانی» که «بسیار دقیق و حرفه‌ای» انجام شده تشکر می‌کند، درحالی‌که میان آن دو تفاوتی به چشم نمی‌خورد؟

دو صفحه بعد (ص ۱۰۷) به فعل جدیدی در زبان فارسی برمی‌خوریم:

«وضعیت بعدی زمانی است که، با خواندن چنین گفت زرتشت، آدم با ریزخنده فرود می‌آید».

A further state is reached when, upon rereading Thus Spoke Zarathustra, one comes down with the giggles.

بازهم ترجمه تحت‌اللفظی. come down with نه به معنای «با چیزی فرودآمدن» بلکه به معنای «دچار حالتی شدن» است. ضمن آنکه در متن آمده است: «هنگام بازخوانی چنین گفت زرتشت»

مرحله بعدی زمانی از راه می‌رسد که هنگام بازخوانی «چنین گفت زرتشت» آدم به کرکرخنده می‌افتد.

در ادامه همین جمله آمده است:

«در آن مقطع، با اندکی کمک از سوی فروید، آدم شروع می‌کند به شنیدنِ سخنانی درباره اراده‌ی به قدرت به شکل یک حسن تعبیر متظاهرانه برای امید مردانه به قلدری برای زنان و واداشتن‌شان به فرمانبرداری، یا امید کودک به بازگشت به مامان و بابا».

خواننده از عبارت «شنیدن سخنانی درباره اراده به قدرت به شکل یک حسن تعبیر متظاهرانه» چه درمی‌یابد؟

At that point, with a bit of help from Freud, one begins to hear talk about the Will to Power as just a high-faluting euphemism for the male’s hope of bullying the females into submission, or the child’s hope of getting back at Mummy and Daddy.

در انگلیسی، یکی از معانی hear talk یا hear say این است که کسی خیال می‌کند چیزی را می‌شنود. شاید منظور رورتی این باشد:

در این مرحله، با اندک کمکی از جانب فروید، این فکر به سراغ آدم می‌آید که شاید اراده معطوف به قدرتِ [نیچه]، صرفا حسن تعبیر پرطمطراقی باشد برای آرزوی زورگویی مردان به زنان و سلطه‌پذیرکردن آنان، یا آرزوی کودک برای بازگشتن نزد پدر و مادر.

در همین صفحه رورتی درباره کار پراگماتیست می‌گوید:

«اما اگر پراگماتیست بتواند از این دست رؤیاهای روزانه بگریزد، او سرانجام درباره‌ی خود، مثل هر چیز دیگری، به این گمان می‌رسد که به اندازه‌ی اهدافی که باید دنبال کند قادر به ارائه توصیف است. به اندازه‌ی کاربردهایی که پراگماتیست می‌تواند توسط خود و یا دیگران برای توصیف‌ها پیدا کند، توصیف وجود دارد».

There are as many descriptions as there are uses to which the pragmatist might be put, by his or her self or by others.

فارغ از اینکه مترجم daydream به معنای «خیال‌پردازی» را به «رؤیاهای روزانه» ترجمه کرده است، در اینجا مفعول فعل might be put «پراگماتیست» است، نه «توصیفات». منظور رورتی این است که در این مرحله هر توصیفی در نظر پراگماتیست واجد کاربردی می‌شود؛ حتی توصیف او درباره خودش. بنابراین می‌توان جمله را چنین برگرداند: به اندازهٔ کاربردهایی که پراگماتیست می‌تواند توسط خود یا دیگران برای خود پیدا کند، توصیف وجود دارد.

در ادامه (ص ۱۰۹)، رورتی درباره اکو می‌گوید:

«او چندان به استفاده‌های غیرتفسیری از متن‌ها فکر نمی‌کند».

He did not think much of non-interpretative uses of texts.

اصطلاح think much of sth یعنی «برای چیزی ارزش قائل‌شدن»:

او برای کاربردهای غیرتفسیریِ متون چندان ارزشی قائل نمی‌شود.

در صفحه ۱۱۰ به نمونه دیگریِ از کارهای «بسیار دقیق و حرفه‌ای» ویراستاران برمی‌خوریم:

«به احتمال پاسخ اکو این است که این تمایز کمک می‌کند تا شما تمایز بین آن‌چه را او «انسجام درونی متن» می‌نامد و آن‌چه «پویایی‌های مهارناپذیر خواننده» نامیده است، بپذیرید. او می‌گوید که اولی دومی را مهار می‌کند».

Presumably Eco’s answer is that it helps you respect the distinction between what he calls ‘internal textual coherence’ and what he calls ‘the uncontrollable drives of the reader’. He says that the latter ‘controls’ the former.

آخرین عبارت برعکس ترجمه شده است: «او می‌گوید دومی اولی را مهار می‌کند».

همین بند با این جمله آغاز می‌شود:

«این سوالات بلاغی حرکت‌های اولیه نرم‌کننده‌ای هستند که به من کمک می‌کنند تا تمایزی را که اکو بین استفاده و تفسیر قائل می‌شود بی‌اعتبار کنم. اما حمله اصلی آن وقتی است که می‌پرسم چرا او تمایز بزرگی قائل می‌شود بین متن و خواننده، بین نیت متن و نیت خواننده».

These rhetorical questions are the initial softening-up moves I would make in order to begin to blur Eco’s use-interpretation distinction.

خواننده شاید از خود بپرسد منظور از «حرکت‌های اولیه نرم‌کننده» چیست؟ soften up یعنی «در هم کوبیدن مقاومت دشمن» یا «تضعیف مواضع طرف مقابل». رورتی در بندهای قبلی، اکو را به رگبار پرسش می‌بندد و در اینجا می‌گوید این پرسش‌های پی‌درپی درواقع نخستین حمله او برای درهم‌کوبیدن تمایز اکو میان کاربرد و تفسیر است.

■■■

دو سال پیش، زمانی که به‌عنوان ارزیاب علمی در انتشارات علمی و فرهنگی مشغول کار بودم، ترجمه «تفسیر و بیش‌تفسیر» به دستم رسید. با قاطعیت می‌توانم نشان دهم که متن اولیه‌ای که آن روز بررسی کردم و بسیاری از خطاهای فوق را در آن یافتم و متذکر شدم، با آنچه امروز به چاپ رسیده تفاوتی ندارد. (جز آنکه مثلاً در جایی «تاثرگذار» شده است «تاثیرگذار»). بنابراین بد نیست سخن را با این «پرسش بلاغی نرم‌کننده» از تولیدکنندگان کتاب «تفسیر و بیش‌تفسیر» (ناشر، مترجم، ویراستاران، نمونه‌خوانان و دوستانی که «با دقت و وسواس کار را پیگیری کردند») به پایان بریم: اگر متن فارسی حتی یک‌بار از زیر دست ویراستاری گذر کرده بود به چنین خطاهایی برمی‌خوردیم؟ اما (به قول رورتی) حمله اصلی زمانی است که از مترجم می‌پرسیم، چگونه میان متن اولیه و متن منتشرشده تمایز قائل می‌شود و بابت «کارهای ویراستاری و نمونه‌خوانی» که «بسیار دقیق و حرفه‌ای» انجام شده تشکر می‌کند، درحالی‌که میان آن دو تفاوتی به چشم نمی‌خورد؟

پی‌نوشت‌ها:

۱. مینوی، مجتبی. «درباره ترجمه به فارسی» در مینوی بر گستره ادبیات فارسی (مجموعه مقالات). به کوشش ماه‌منیر مینوی. تهران: توس، ۱۳۸۱. صص. ۵۹۷-۶۱۲.

۲. از میان مقالات و کتاب‌های متعددی که به بهره‌گیری پِرس از کانت پرداخته‌اند می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

- Chevalier, Jean-Marie. “Forms of Reasoning as Conditions of Possibility: Peirce’s Transcendental Inquiry Concerning Inductive” in Pragmatism, Kant, and Transcendental Philosophy. Edited By Gabriele Gava & Robert Stern. Routledge. 2015.

- Feibleman, James. “Peirce’s Use of Kant” in The Journal of Philosophy. Vol. 42 (1945), pp. 365-377.

- Goudge, Thomas. “The Conflict of Naturalism and Transcendentalism in Peirce.” in The Journal of Philosophy Vol. 44 (1947), pp. 365-75.

مرور

فلسفه‌ورزی در علم

● «ساختار انقلاب‌های علمی» شناخته‌شده‌ترین کتاب تامس کوهن است که در آن به ارائه معیارهایی برای تشخیص انقلاب علمی می‌پردازد. این کتاب که تاکنون سه بار به فارسی ترجمه شده، یکی از پراستنادترین کتاب‌ها در فلسفه علم است و با وجود اینکه نزدیک به ۶۰ سال از انتشار آن می‌گذرد، همچنان برخی مباحث آن مبهم باقی مانده است. فیلسوفان متعددی شباهت میان آموزه‌های فلسفی این کتاب را با فلسفه ویتگنشتاین متأخر نشان داده‌اند اما حاصل تأثیر بنیادینی که کوهن از ویتگنشتاین گرفت، نه صرفا مجموعه‌ای از آموزه‌های فلسفی بلکه شیوه فلسفه‌ورزی او بود. از نظر ویتگنشتاین، اندیشه فلسفی رایج -متأثر از علوم طبیعی- به دنبال «تبیین» امور است و از این رو در میان انبوهی از نظریه‌ها سرگشته و حیران است، درحالی‌که کار فلسفه صرفا «توصیف» است و باید از هر نوع تبیینی در فلسفه پرهیز کرد. آنچه کوهن از ویتگنشتاین وام گرفت همین شیوه فلسفه‌ورزی بود که آن را برای فهم تحول و تطور «علم» به کار بست. کتاب «توصیف فلسفی علم» که به‌تازگی منتشر شده می‌کوشد پس از توضیح شیوه فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین متأخر خوانشی جدید از کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» تامس کوهن عرضه کند تا بسیاری از ابهام‌های مطرح‌شده درخصوص آن رفع شوند.

مقاله اول، «تبیین علم»، تبیین در علوم طبیعی را توضیح و نشان می‌دهد که چگونه این شیوه فهم در فلسفه علم برای تبیین علم به‌مثابه یک پدیده به کار گرفته شده و همین شیوه سبب به‌وجودآمدن نظریه‌های گوناگونی درباره علم و روش آن شده است. در مقاله دوم، «توصیف فلسفی علم»، نویسنده می‌کوشد شیوه فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین را بیان کند. از نظر ویتگنشتاین تأملات فلسفی ما از سنخ علوم طبیعی نیستند که برای آنها تبیین ارائه کنیم. بنابراین، نمی‌توانیم آنها را به‌طور تجربی بیابیم و درباره‌شان نظریه‌پردازی کنیم. مقاله سوم، «روش‌شناسی تامس کوهن»، مقومات روش‌شناسی کوهن را در پرتو شیوه فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که کوهن به دو شیوه به توصیف فلسفی علم می‌پردازد. او در مطالعات موردی خود در تاریخ علم، بازی-زبان‌های سنت‌های علمی را توصیف می‌کند و از این رو، روش مردم‌شناسی را به کار می‌گیرد. در مرحله بعد، به توصیف قواعد بازی-زبان‌های سنت‌های گوناگون در علم می‌پردازد که نتیجه آن توصیف فلسفی بیان‌شده در کتاب «ساختار انقلاب‌های

توصیف فلسفی علم
غلامحسین مقدم‌حیدری
ناشر: نی
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

علمی» است اما این توصیف فلسفی خالی از ابهام نیست؛ برای مثال، کوهن بر این نکته تأکید می‌کند که پس از انقلاب علمی طرفداران پارادایم‌های رقیب در جهان‌های متفاوتی به کار مشغول‌اند. فیلسوفان متعددی کوشیده‌اند تا این ابهام را به طرق مختلفی رفع کنند اما مؤلف معتقد است که این ابهام ناشی از به‌کارگیری نادرست واژه «جهان» یا «جهان مستقل» است. آنچه در فرایند یک انقلاب علمی رخ می‌دهد و کوهن آن را تغییر جهان می‌نامد، در واقع تغییر بازی-زبان است. پیرو چنین تغییری، گزاره‌های لولایی بازی-زبان پیشین جای خود را به گزاره‌های لولایی بازی-زبان جدید می‌دهند. این موضوع در مقاله «تغییر جهان یا تغییر بازی-زبان» از منظر گزاره‌های لولایی ویتگنشتاین بررسی شده است.

یکی دیگر از ویژگی‌های فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین دیدگاه استعاری او در تأملاتش است، به‌طوری که می‌توان گفت روش او در فلسفه‌ورزی‌اش ذاتا استعاری است. کوهن هم به سبب اینکه به‌شدت تحت تأثیر فلسفه ویتگنشتاین است و به عبارتی شیوه فلسفه‌ورزی او را برای فهم علم به کار گفته است از استعاره‌ها در «ساختار انقلاب‌های علمی» بهره فراوانی برده است. یکی از این استعاره‌ها که تاکنون کمتر به آن توجه شده، استعاره تکامل داروینی است که کوهن برای بیان چگونگی تحول و تکامل معرفت علمی آن را به کار می‌گیرد. مقاله پنجم، «استعاره تکامل داروینی در انقلاب‌های علمی»، جنبه‌های گوناگون توازی بین تکامل داروینی و معرفت علمی را بررسی می‌کند.

در مقاله ششم، «کوهن آغازگر جامعه‌شناسی معرفت علمی»، تأثیر کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» در پیدایش «جامعه‌شناسی معرفت علمی» بررسی شده است. با تأمل در آرای جامعه‌شناسان کلاسیک معرفت می‌توان دید که آنها نه‌فقط به بررسی جامعه‌شناختی معرفت علمی نپرداخته‌اند، بلکه حتی امکان آن را نیز محتمل ندانسته‌اند. مهم‌ترین پرسش این مقاله این است: چه عاملی سبب شد تا کوهن فیزیک‌دان و فیلسوف علم توانست برای اولین‌بار از امکان پژوهش‌های جامعه‌شناختی در معرفت علمی صحبت کند؟ برای این منظور نویسنده جایگاه معرفت علمی را نزد جامعه‌شناسان کلاسیک بررسی می‌کند و نشان می‌دهد تلقی آنان از معرفت علمی چگونه مانع از این شد که بتوانند از تأثیر عوامل اجتماعی در تقویم معرفت علمی سخن بگویند.